

امتحان فضلا: سنگلاخ نشر یک تذکره

مسعود عرفانیان*

که افزون بر تلاش و همت، به مجموعه‌ای از دانستنی‌های گوناگون و آگاهی‌های ژرف در حوزه مورد نظر، تسلط بر منابع و مآخذ و احاطه کامل بر رکن اساسی دیگر کار، یعنی روش تصحیح علمی و انتقادی متون نیاز هست، و تنها با مهیاساختن همه این اسباب می‌توان به گرفتن نتیجه‌ای درخور امید داشت؛ و گرنه حاصل کار چنگی به دل نخواهد زد و نه تنها گرهی از کار گشوده نخواهد شد، بلکه دشواری‌های بیشتری هم پدید خواهد آمد؛ چیزی که در اثر مورد بحث اتفاق افتاده و کوشش مصحح، نه تنها هیچ گرهی از کتاب میرزای سنگلاخ نگشوده، بلکه متأسفانه گره‌ها کورتر و تعدادشان بیشتر شده است.

ایشان با آوردن یک حدیث و آیه‌ای از قرآن کریم نوشته‌اند که: لذا به حکم حدیث شریف... و همچنین آیه شریفه... به انتشار این اثر اهتمام ورزیدم... لذا به لحاظ رسالت فرهنگی که بر عهده دارم این کتاب را که یکی از ادبای ایران زمین از خطه عالم‌پرور خراسان... به رشته تحریر درآورده، پس از تحقیق و بیان مختصری از احوالات مؤلف... و استخراج عناوین مطالب و اعلام (لغات، اماکن، اشخاص و...) با همان سبک چاپ سنگی به تجدید چاپ پرداختم. (صفحه الف، آغاز سخن).

آیا واقعاً کار به همین سادگی و آسانی است که هر کس که برای خویش رسالتی خودخوانده قائل شود و بدون داشتن شرایط و لوازمی که پیش‌تر برشمردیم دست به کار تصحیح متون بزند؟

نخستین پرسشی که به میان می‌آید این است که در حالی که این کتاب در عهد ناصری دو بار در عثمانی و ایران به طریق چاپ سنگی به چاپ رسیده، چاپ دوباره آن، آن هم به صورت افست و یا به گفته آقای مهدی قربانی «با همان سبک چاپ سنگی»، چه ضرورتی دارد؟ آیا کتاب از نظر

تذکره الخطاطین، تألیف میرزا سنگلاخ خراسانی / تحقیق به اهتمام: مهدی قربانی، مشهد: انتشارات قاف، ۱۳۸۸، ۱۹۷۲ ص، قطع رحلی.

مقدمه

تذکره الخطاطین یا بنا بر مشهور تذکره سنگلاخ که نام دیگر آن «امتحان الفضلا»ست و نویسنده خود این نام را بر آن نهاده، کتابی است درباره یکصد و چهارده تن از خوشنویسان متقدم و متأخر ایران و عثمانی و... به همراه سفرهای مؤلف آن به بسیاری از شهرهای ایران و دیگر کشورها، در دو مجلد قطور، در قطع رحلی، اثر میرزا محمدعلی قرایی خراسانی (یا: خبوشانی، قوجانی، بجنوردی، مشهدی) مشهور به میرزای سنگلاخ، در گذشته ۱۲۹۴ ق.

این اثر، یکی از منابع و مآخذ خوشنویسی به شمار می‌آید، اما متأسفانه سرشار و انباشته از آگاهی‌های نادرست، خدشه‌دار و ساختگی است که پس از نشر نخست آن به شیوه چاپ سنگی در ۱۲۷۶ هـ.ق در استانبول، بسیار مورد استفاده قرار گرفته و از این راه نوشته‌های نادرست بسیاری پیرامون خوشنویسان، با استناد به همین «تذکره سنگلاخ» به دیگر نوشته‌ها راه یافته که پسین‌تر و در دنباله مقاله به آن اشاره خواهد شد.

این که کسی با تلاش و کوشش بسیار و البته با شوق و ذوق، دست به تصحیح، چاپ و انتشار نسخه‌ای بزند و آن نسخه را برای استفاده پژوهشگران و علاقه‌مندان آماده ساخته، در دسترس آنان قرار دهد به خودی خود نه تنها ایرادی ندارد، که بسیار هم پسندیده است و به حتم خوانندگان و استفاده‌کنندگان از آن همواره سپاسگزار مصحح اثر خواهند بود. اما اگر بنا بر تصحیح و چاپ اثری مانند این نسخه با ویژگی‌هایی که درباره آن برشمردیم باشد، کار چندان سهل و ساده نخواهد بود. چرا

* کارشناس ارشد تاریخ ایران.



آگاهی‌های تاریخی، شیوه نثر، کیفیت خوشنویسی و... تا بدان پایه از اهمیت بوده که ارزش چاپ دوباره داشته باشد؟ یا این که این چاپ بر اساس نسخه خطی ممتاز و منحصر به فردی است که تا کنون به چاپ نرسیده بوده است؟

نه تنها، پاسخ هر دو پرسش منفی است بلکه تا جایی که نگارنده اطلاع حاصل کرده است، بیشتر متن پژوهان، نسخه‌شناسان و ادبای هم‌روزگار ما در ارزیابی‌ای که از این کتاب کرده‌اند، آن را فاقد اصالت و انباشته از مطالب نادرست و حواشی و زواید طولانی و بی‌مورد دانسته‌اند، و تصحیح و چاپ نشدن این کتاب تا پیش از این چاپ نیز عمدتاً به همین مسئله بازمی‌گردد. البته وجود نسخه‌های متعدد چاپ سنگی آن در کتابخانه‌های تهران و برخی شهرهای دیگر نیز در این مورد بی‌تأثیر نبوده است.

در این جا و پس از خواندن مقدمه کوشنده، خواننده به این نتیجه می‌رسد که اساساً میزان درک و آگاهی وی از کار تصحیح متون و یا چاپ «نسخه برگردان» آنها بسیار ابتدایی و محدود است. گویا ایشان تصور درست و دقیقی از این موضوع نداشته است و اساساً روشن نیست که هدف ایشان از تجدید چاپ کتاب چه بوده است. از عبارت «تحقیق به اهتمام» در پیش نام ایشان نیز چیزی دستگیر خواننده نمی‌شود. اگر مراد «تصحیح متن» است که اساساً چنین کاری بر روی متن انجام نگرفته است. اگر هم مراد تجدید طبع همان نسخه چاپ سنگی بوده، ضرورت، اهمیت و اولویتی برای این کار وجود نداشته. بر فرض که چنین اولویتی نیز وجود می‌داشت، چرا از یک مقدمه جامع در معرفی اثر و امتیازات آن خبری نیست و «محقق» با نوشتن یک «آغاز سخن» نامتناسب، با اشتباهاتی فاحش و افزودن فهرستی از واژگان — که سرشار است از واژه‌های مجعول — و فهرستی مغلوط و نامرتب از اعلام سر و ته کار را به هم آورده است؟

افزون بر این، با وجود منابع نسبتاً زیادی که درباره میرزای سنگلاخ و تذکره‌اش در دست است — که می‌توانست «محقق» را در نوشتن مقدمه‌ای بسیار سودمندتر یاری دهد — هیچ‌یک از این منابع در «اهتمام» او انعکاسی نیافته است؛ تو گویی از وجود آنها بی‌خبر بوده است. با سپاس از آقای قربانی بابت زحمتی که برای این کار کشیده و وقت زیادی که صرف آن کرده و با پوزش پیشاپیش از ایشان بابت

یادآوری و گوشزد کردن پاره‌ای از نادرستی‌ها، به اصل موضوع می‌پردازیم.

درباره «آغاز سخن»

«آغاز سخن» که آقای قربانی به جای مقدمه بر این کتاب نگاشته، به هیچ وجه کافی و کامل نیست و در آن نه یک معرفی همه‌جانبه از اثر، و نویسنده آن، نه بیان وجوه امتیاز اثر، و نه سایر مطالب ضرور در نگارش مقدمه، دیده می‌شود. ضمن این که در همین «آغاز سخن»، پاره‌ای خطاهای فاحش به چشم می‌خورد که حکایت از ناآشنایی کوشنده با الفبای تصحیح و پژوهش، عدم شناخت منابع و مآخذ مربوط به موضوع پژوهش و ناآگاهی وی از تاریخ خوشنویسی می‌کند. نخست این که به جز در یک موضع که کوشنده در

معرفی آثار میرزای سنگلاخ نوشته‌اند: «او سه رساله دیگرش آداب المشق و صراط السطور، و مداد الخوط نیز در آخر جلد ثانی تذکره الخطاطین چاپ شده است» (صفحه ج) — که کاملاً نادرست است و این سه رساله از میرزای سنگلاخ نیست و در جای خود به آن خواهیم پرداخت — در هیچ کجای کتاب، نه در مقدمه، و نه در شناسنامه، نه بر روی جلد یا عطف کتاب، کوچک‌ترین اشاره‌ای نشده که این مجلد اول از کتاب دو جلدی میرزای سنگلاخ است و گویا «محقق» اثر این را در نیافته‌اند که کتاب دو جلد است و آن اشاره به «مجلد دوم» نیز اتفاقی بوده؛ چرا که اگر غیر از این بود، به حتم، ایشان در آن بخش از «آغاز سخن» که نوشته‌اند: «کتاب حاضر از جمله آثاری است که در سال ۱۲۸۸-۱۲۹۱ ه.ق. توسط مرحوم میرزا سنگلاخ خراسانی تألیف و تصنیف گردیده» (صفحه الف) — که این نیز اشتباه است — می‌بایست به این نکته و این که چه سرنوشتی در انتظار مجلد دوم است — و آیا در دست چاپ است و یا نه — اشاره صریح و روشن می‌کردند.

دیگر این که ایشان درباره چاپ امتحان الفضلا، نوشته‌اند:

... و در سال ۱۲۹۵ (ه.ق.) توسط ... به صورت چاپ

سنگی منتشر شده. (همان‌جا)

اما اگر آقای قربانی به صفحه ۹۱۷ همین نسخه‌ای که خود آن را چاپ کرده‌اند مراجعه می‌فرمودند، متوجه می‌شدند که در آن جا نوشته شده: «تم المجلد الاول... فی شهر شعبان المعظم مطابق سنه هزار و دوست و نود و یک» (سنگلاخ، ۱۲۹۱: ق: ص



پایانی) و از سویی در پایان جلد دوم کتاب نیز قید شده: «فی شهر جمادی الثانی من شهر سنه هزار و دو بیست و نود و پنج هجری» (سنگلاخ، ۱۲۹۵ ق: ص یابانی). یعنی چاپ مجلد نخست در سال ۱۲۹۱ ق. و چاپ دومین مجلد آن در سال ۱۲۹۵ ق. انجام گرفته و میان چاپ دو مجلد کتاب چهار سال فاصله بوده است و مشار (۱۳۵۰: ج ۱، ستون ۱۲۴۲) طبری (۱۳۷۲: ۱۴۳)، ذاکر الحسینی (۱۳۸۱: ۳۳۲) و آرین پور (۱۳۷۴: ۱۹۵/۱) بر این نکته تأکید نموده‌اند.

افزودن بر این، امتحان الفضلا برای نخستین بار در سال ۱۲۷۶ ق، به همت نجف‌علی خان دانش، مؤسس روزنامه اختر و کنسول ایران در استانبول در همان شهر، به شیوه سنگی چاپ شده است (ذاکر الحسینی، همان جا؛ روحانی، ص ۱۹۳؛ طبری، همان جا) و چاپ آن در تبریز، چاپ دوم و کامل تر کتاب به شمار می‌آید. به این ترتیب، نوشته آقای قربانی درباره این که کتاب در سال ۱۲۸۸-۱۲۹۱ ه. ق توسط میرزای سنگلاخ تألیف و تصنیف شده نادرست است.

از این‌ها گذشته، آقای قربانی درباره دیگر آثار قلمی سنگلاخ نوشته‌اند:

از آثار قلمی اوست: آداب‌المشق، امتحان الفضلاء مسمی به تذکره الخطاطین که در تبریز چاپ گردیده و سه رساله دیگرش «آداب‌المشق و صراط‌السطور و مدادالخطوط» نیز در آخر جلد ثانی تذکره الخطاطین چاپ شده است. (صفحه ج)

آیا این جای شگفتی بسیار ندارد که کسی دست به چاپ نسخه‌ای درباره خوشنویسی بزند و نداند که آداب‌المشق، صراط‌السطور و مدادالخطوط هیچ‌یک از میرزای سنگلاخ نیست؟! اما شگفتی خواننده آن‌گاه دوچندان می‌شود که می‌بیند میرزای سنگلاخ با آن همه مطالب نادرستی که در اثر خویش آورده و سهوه‌ها و خطاهایی که به کار او راه یافته، در بخش آغازین این رسالات در جلد دوم کتاب، با قلمی جلی، به قول امروزی‌ها تیتری درشت نگاشته که چنین است:

در صورت سراط [صراط] السطور سلطانعلی و مدادالخطوط میرعلی و آداب‌المشق میرعماد است. (سنگلاخ، ۱۲۹۵ ق).

اما باز هم «محقق» اثر متوجه این موضوع نشده‌اند و این هر سه رساله را از خود میرزای سنگلاخ دانسته‌اند. این می‌رساند که ایشان از وجود جلد دوم اثر بی‌خبر بوده و اصلاً آن را ندیده

است؛ زیرا در غیر این صورت امکان نداشت مرتکب خطایی چنین فاحش شود.

جهت آگاهی خوانندگان یادآور می‌شود که رساله آداب‌المشق اگرچه منسوب به میرعماد دانسته شده است، (قلیچ‌خانی، ص سی) اما مرحوم بیانی در انتساب آن به میرعماد به درستی تردید داشته (بیانی، ۱۳۶۳: ۸۸/۱) و استاد محمدحسن سمسار به حتم و یقین آن را از باباشاه اصفهانی دانسته است (سمسار، ج ۱۰، ص ۷۴۸). صراط‌السطور هم از سلطانعلی مشهدی (۸۴۱-۹۲۶ ه) است و میان او و میرزای سنگلاخ نزدیک به چهار سده فاصله هست. همچنین است مدادالخطوط که آن نیز منسوب به میرعلی هروی (در گذشته ۹۵۱ ق) است که او نیز چیزی در حدود سه سده و نیم با میرزای سنگلاخ فاصله داشته است.

نکته دیگر درباره سن میرزای سنگلاخ به هنگام مرگ است که با توجه به نوشته خود او در ص ۶۹۳ نسخه حاضر که در سال ۱۲۸۸ ق صدو اندساله بوده، و با توجه به گزارش اعتمادالسلطنه (۱۳۶۳: ۲۹۳/۱) که مرگ او را در ۱۲۹۴ ق، نوشته، او به هنگام مرگ حداکثر ۱۱۰ سال داشته است؛ چه واژه «اند» دلالت بر شماری نامعلوم «از سه تا نه»، «میان یک و ده» و یا «سه تا ده» دارد و می‌رساند که میرزای سنگلاخ سن دقیق خود در آن هنگام را نمی‌دانسته است. پس چنانچه سن میرزای سنگلاخ را در سال ۱۲۸۸ ق. ۱۰۷ سال بدانیم و آن را با ۶ سال فاصله میان ۱۲۸۸ و ۱۲۹۴ ق. جمع کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که او به هنگام مرگ حداکثر ۱۱۳ سال داشته و اگر همین عدد آخر را از ۱۲۹۴ کسر نماییم، سال تولد تقریبی سنگلاخ ۱۱۸۱ ق. است. در حالی که آقای قربانی در جایی (صفحه الف) سن سنگلاخ را افزون بر یکصد سال نوشته و در جای دیگر با استناد به این که سنگلاخ در ۱۲۸۸ ق. یکصد و بیست سال داشته با کسر این عدد از ۱۲۹۴ سال تولد او را ۱۱۷۴ نوشته است (صفحه ج). در صورتی که حتی اگر مبنا را بر درستی گفته آقای قربانی بگذاریم - که البته این طور نیست - باز هم ایشان در محاسبه خود دچار خطا شده‌اند، چرا که اگر سنگلاخ در ۱۲۸۸ ق. ۱۲۰ ساله بوده باشد، ۶ سال پس از آن یعنی به هنگام مرگ در ۱۲۹۴ ق، او ۱۲۶ سال داشته است که اگر این عدد از ۱۲۹۴ کسر شود، سال تولد سنگلاخ ۱۱۶۸ ق خواهد شد و نه ۱۱۷۴ ق. وانگهی چگونه می‌توان



این دوگانگی را برطرف کرد که یک نفر در یک سال هم «صد و اندی سال» داشته باشد و هم «یکصد و بیست سال»؟!)

درباره تذکره سنگلاخ

تذکره سنگلاخ – که به عنوان یکی از منابع خوشنویسی شناخته می‌شود – از آن دست مآخذ است که در استفاده از نوشته‌های آن باید بسیار جانب احتیاط را رعایت نمود. چرا که با وجود حجم بسیار بالای هر دو مجلد آن، سرشار از مطالب غیر واقعی و نادرست است که بیشتر آنها زاده تخیل میرزای سنگلاخ بوده است. میرزای سنگلاخ در رساله خود خوشنویسان را با القاب و عناوینی معرفی می‌کند که تا پیش از آن در دیگر منابع و مآخذ اثری از آنها به چشم نمی‌خورد. او در معرفی خوشنویسان آنان را در تخیل خود به هریک از شهرهای ایران و یا دیگر سرزمین‌ها برده و درباره آنان و کارهای هنری و آثار نانوشتشان قلم‌فرسایی کرده است.

استاد محمدحسن سمسار در بسیاری از مدخل‌هایی که درباره خوشنویسان نوشته و تاکنون در برخی از مجلدات هجده‌گانه دائرةالمعارف بزرگ اسلامی به چاپ رسیده – که به حق از دقیق‌ترین، علمی‌ترین و روشمندترین پژوهش‌ها در این باب به شمار می‌آید – بارها به تذکره میرزای سنگلاخ و نوشته‌های نادرست و غیر واقعی او در آن کتاب اشاره کرده‌اند. ایشان در مدخل «احمد نیریزی» ایشان نوشته‌اند:

برای نخستین بار میرزای سنگلاخ در تذکره الخطاطین زندگی‌نامه‌ای از او آورده که بیشتر ساخته و پرداخته خود اوست و متأسفانه بدون نقد و بررسی، پایه و مایه کار تمامی تذکره‌نویسان پس از او قرار گرفته است (سمسار، ۱۳۷۵: ۱۰۰).

در جایی دیگر، در مدخل «احمد مشهدی» نوشته‌اند:

میرزای سنگلاخ به شیوه همیشگی خود به او نیز چون دیگر خوشنویسان لقبی بخشیده و او را «غریب‌العین» خوانده است. وی از سفرهای او به شهرهای ماوراءالنهر گزارش داده و از نسخه‌های هرگز نوشته او نام برده، در حالی که از آنچه کتابت کرده خبری نداده است (همو، همان: ۸۴).

نوشته‌های میرزای سنگلاخ درباره خوشنویسان، در مقایسه با نوشته‌های دیگر مآخذ و منابع خوشنویسی و تاریخی و غیره،

سراپا نادرست، مجعول و مخدوش و آمیخته به افسانه و در یک کلام اگر نگوییم که یکسره بی‌اعتبار، به قطع فاقد اعتبار تاریخی و سندیت لازم است و همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، نوشته‌های آن حتماً باید با نوشته‌های دیگر مآخذ و منابع سنجیده شود و سپس در صورت اطمینان از درستی آنها مورد استفاده قرار بگیرد.

مهدی بیانی، مجموعه‌دار، خط‌شناس، و پژوهشگر نامدار و نویسنده احوال و آثار خوشنویسان درباره تذکره امتحان الفضلا چنین نوشته است:

چون کتاب تذکره خوشنویسان است و نگارنده برای تألیف کتاب خود، خود را از مطالعه و مراجعه آن بی‌نیاز نمی‌دیدم، در صدد برآمدم که برای تسهیل استفاده از مطالب آن، کتاب را از الفاظ بیهوده منقح‌سازم و چند ماهی به تلخیص و تنقیح عبارات پرداختم. مطالبی که دستگیرم شد، در جزوه‌ای که از یکصد صحیفه کمتر است، گرد آمد. پس از آن همه صرف وقت، معلوم شد که بر مطالب آن نمی‌توان اعتماد کرد که جناب میرزا فقط خواسته است که در تألیف کتاب تفنن در عبارات و انشاء و هنرنمایی در لغت‌دانی کند و پس از مقابله مطالب با تذکره محمدصالح اصفهانی، ابن ابوتراب خوشنویس، شاگرد معروف میرعماد، به من معلوم شد که تذکره مختصر ولی بسیار مفید محمدصالح را در پیش نظر گرفته و مطالب درست سودمند آن را در لفاف الفاظ ناهنجار پیچیده و مطالب نامربوط بسیاری به آن افزوده و با شرح و بسط فراوان فوائد آن نسخه سودمند را مسخ کرده است. (بیانی، ۱۳۶۳، مج ۲، صص ۷۹۹-۸۰۰)

ملک‌الشعراى بهار نیز درباره تذکره الخطاطین نوشته است: «فاقد اسناد تاریخی است» (ج ۳، صص ۳۹۴-۳۹۵) و بامداد هم درباره همین کتاب نوشته: «هیچ اعتبار تاریخی ندارد و انشاء آن بسیار سخیف و رکیک است» (۱۳۷۱: ۱۳۰/۲). علامه قزوینی نیز نثر امتحان الفضلاء را از نمونه‌های نثری سخیف و مبتذل در میان نثرهای فارسی دانسته است (۱۳۲۷: ۱۰۶).

دامنه نوشته‌ها و داوری‌های این‌گونه درباره امتحان الفضلاء و ارزش آن محدود به آنچه نوشته شد نیست ولی گمان می‌کنیم که همین میزان برای اثبات بی‌اعتبار بودن و غیرمستند بودن مطالب آن کافی باشد.



چون در همین نمونه‌هایی که دربارهٔ بی‌اعتبار بودن مطالب تاریخی تذکره الخطاطین آورده شد، اشاراتی به انشاء «بسیار سخیف و رکیک» و «نثر سخیف و مبتذل» آن شد، از پرداختن جداگانه به نثر کتاب خودداری می‌نماییم. اما یادآوری این نکته ضروری است که جناب میرزا همانند گروه دیگری از ادبای عصر ناصری با گشاده‌دستی از بسیاری واژه‌های دساتیری که هیچ پیشینه و ریشه‌ای در زبان فارسی ندارند و تا پیش از برهان قاطع که بسیاری از واژه‌های دساتیری در آن ضبط شده، هیچ فرهنگ فارسی دیگری آنها را ضبط ننموده است، وسیعاً سود جست و این نثر عجیب و غریب را خلق کرده است. «محقق» گرامی نیز اینهمه را به حساب دانش، لغت‌دانی و «احاطهٔ ذهنی فوق‌العاده» جناب میرزا سنگلاخ «بر لغات و متون ادبی» دانسته است که «قصد حفظ این گونه ادبیات به عنوان میراث مکتوب فرهنگ کشور ایران را داشته است» (صفحهٔ ص).

از این رهگذر او متوجه تعداد بی‌شماری از همین واژه‌ها که در متن اثر وجود دارد نشده، با صرف وقت و زحمت — و متأسفانه بی‌فایده و بی‌هوده — این واژگان را از حاشیهٔ کتاب گردآوری و در پایان آن تحت عنوان «لغت‌نامهٔ حاشیهٔ تذکره الخطاطین» (صص ۹۴۴-۹۶۵) گنجانده است. واژگانی چون: «تیمسار»، «شت»، «شتن»، «اجماج»، «ارستام» و ده‌ها واژهٔ دیگر به همراه معانی نادرستی که برای بسیاری واژه‌ها داده شده که در کمال تأسف آقایی قربانی متوجه آنها نشده است. مانند: «آذرآباد: اسم اصل تبریز»، «ارتنگ: نام نگارخانهٔ مانی»، «ارژنگ: نقاشی است مشهور مانند مانی»، «اشتر: اسب» و بسیاری موارد دیگر.

فهرست‌های کتاب

«محقق» اثر، در پایان کتاب دو فهرست («فهرست اشخاص، آثار خوش‌نویسان، کتب و رسائل» و «فهرست اماکن و جای‌ها») نیز تهیه و ضمیمهٔ کتاب کرده است که به لحاظ به‌هم‌ریختگی و غیر اصولی بودن شیوهٔ کار در نوع خود بی‌نظیر و نمونهٔ بارزی است از ناآگاهی و ندانستن الفبای استخراج نمایه در اشکال گوناگون و رایج آن. بنابراین چنان‌آش «شله‌قلمکار» و «شرب‌الیهود»ی به نام فهرست به دست آمده که به همه چیز شبیه است جز به فهرست اعلام.

نخست به «فهرست اشخاص، آثار...» می‌پردازیم: کوشنده هیچ نظم و ترتیبی در استخراج فهرست اعلام رعایت نکرده و نام بسیاری از اشخاص را به اشکال گوناگون، به‌تنهایی و یا همراه با القاب و عناوینی مانند: «میرزا»، «مولانا»، «شیخ»، «میر»، «ملا»، «تیمسار»، «حضرت»، «خواجه» و... که در متن به کار رفته، هر کدام را در حرف مربوط به آن لفظ ضبط نموده است. بدون این که متوجه این نکته باشد که باید اساس را بر ضبط اسم اشهر گذاشت و بقیهٔ موارد را نیز به آن ارجاع داد و چون این‌گونه عمل نشده نام «میرعماد» دوازده بار در حرف‌های گوناگون به شرح زیر ضبط شده است:

«عماد / ۲۱...»، «تیمسار میرعماد قزوینی / ۲۴۳»، «تیمسار میرعماد / ۱۲۳۸»، «حضرت میرعماد / ۲۶۳»، «خواجه میرعماد / ۴۶۰»، «مرحوم میرعماد / ۱۰۹...»، «میرعماد الحسنی / ۹۰۳»، «میرعماد / ۳۰۰...»، «میرعماد / ۲۱۰...» (برای مرتبهٔ دوم)، «میرعماد کزوینی / ۱۰»، «میرعماد (ملقب به عمادالملک) / ۲۸۱» و «میرعماد حسنی نژاد / ۹۰۲».

به چند مورد دیگر توجه بفرمایید: «سنگلاخ دوران / ۱۱۹...»، «سنگلاخ / ۱۶...»، «حضرت سنگلاخ / ۵۲۵»، «میرزای سنگلاخ دوران / ۴۰۹»، «میرزای سنگلاخ / ۵۸۴...»؛ «نوشروان / ۲۵۴...»، «نوشروان / ۵۷۲» (برای بار دوم)، «نوشیروان / ۱۵۳...»، «نوشیروان / ۵۶۶»، «نوشیروانی / ۶۵۷»؛ «ابوالقاسم فردوسی طوسی / ۳۷۷»، «حکیم قدوسی فرساد فردوسی / ۳۴۸»، «حکیم ابوالقاسم فردوسی / ۲۷۷»، «دانای طوسی حکیم ابوالقاسم فردوسی / ۱۴۳...»، «فردوسی / ۵۴۱...».

افزون بر این موارد، پاره‌ای القاب، عناوین و الفاظ به‌تنهایی در «فهرست اشخاص و...» ضبط شده که اصلاً هیچ ارتباطی به این فهرست ندارد مانند: «مرحوم / ۱۲۳...»، «مرحوم مغفور / ۶۴۲...»، «سلاطین / ۳۵۴...»، «سلطان / ۱۱۸...»، «سید جلیل القدر / ۴۹۹»، «سیدجلیل / ۴۷۲»، «سید / ۱۰۱»، «شاه / ۲۱۲» و ده‌ها مورد دیگر که شاره به آنها جز اطلاع کلام سودی نخواهد داشت.

و اما «فهرست اماکن و جای‌ها» نیز دست کمی از فهرست پیشین ندارد و به همان بی‌نظمی و با همان ناشی‌گری استخراج شده است و اصلاً معلوم نیست که «آثار زندقه / ۱۴۲»، «آدم و حوا / ۵۶۴»، «آدم / ۸۸۰»، «افراسیاب سطوت / ۶۴۰...»، «بنی نوع



آدم / ۱۹۱...»، «بقراط / ۱۰۵...»، «بوی پیراهن یوسف / ۱۹۴...»، «پانزده سال / ۷۰۶»، «پای هزار کبوتر حرم / ۱۳۲»، «پر مگس / ۴۹۸»، «پشه / ۴۵۹...»، «پنج / ۱۲۳...»، «پنجاه و سه / ۳۰۱»، «پنجشنبه / ۱۵۶»، «پیر گردون / ۴۱۰»، «توبه شناسی / ۲۹۶»، «چهارده سال / ۳۰۱...»، «چهارم / ۱۵۴»، «چهل سالگی / ۱۶۶»، «حکیم سخن دان / ۶۳۷» و بدون اغراق صدها واژه بی ربط دیگر که هیچ ارتباطی با این فهرست ندارند در این فهرست چه می کنند و اگر این ها و آن تعداد دیگر که از ذکرشان خودداری کرده ایم نام جایی و مکانی هستند، بهتر است که آقای قربانی آنها را به ما بشناسانند، تا ما نیز با این اماکن جدیدالولاده آشنا شویم.

سخن را با آخرین حکایت از باب چهارم گلستان سعدی شیرازی (ص ۱۲۷) به پایان می بریم:
ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند. صاحب دلی برو بگذشت؛ گفت: «ترا مشاهره چندست؟» گفت: «هیچ.» گفت: «پس این زحمت خود چندین چرا همی دهی؟» گفت: «از بهر خدا می خوانم.» گفت: «از بهر خدا مخوان!»

گر تو قرآن برین نمط خوانی
بیری رونق مسلمانی

منابع:

- آراین پور، یحیی، ۱۳۷۴، از صبا تا نیما، ج ۲، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوار.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، ۱۳۶۳، المآثر و الآثار، ج ۱، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- بامداد، مهدی، ۱۳۷۱، شرح حال رجال ایران، ج ۲، چاپ چهارم،

تهران: انتشارات زوار.
- بیانی، مهدی، ۱۳۶۳، احوال و آثار خوشنویسان، ج ۴ (م ۲)، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی.
- ذاکرالحسینی، محسن، ۱۳۸۷، «تذکره سنگلاخ»، در: فرهنگ آثار، ج ۲، تحت نظر هیئت علمی: سیدعلی آل داود و... تهران: انتشارات سروش.
- روحانی، حسین، «تذکره الخطاطین»، در: دایرةالمعارف تشییح، جلد چهارم، زیر نظر: احمد صدر حاج سید جوادی و...، چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۷.
- سمسار، محمدحسن، ۱۳۷۵، «احمد نیریزی»، در: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۷، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: انتشارات دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- سعدی، ۱۳۶۶، کلیات، به اهتمام محمدعلی فروغی، چاپ ششم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- سنگلاخ، میرزا محمدعلی، ۱۲۹۱ ق، امتحان الفضلاء (تذکره الخطاطین)، ج ۲، تبریز.
- سنگلاخ، میرزا محمدعلی، ۱۲۹۵ ق، امتحان الفضلاء (تذکره الخطاطین)، ج ۲، تبریز.
- طبری، محمدعلی، ۱۳۷۲، زبده الآثار، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- قزوینی، محمد، ۱۳۲۷، «یادداشت های تاریخی (وفیات معاصرین)»، در: مجله یادگار، سال پنجم، شماره ۱ و ۲، شهریور و مهر ۳۲۷.
- قلیچ خانی، حمیدرضا (اهتمام کننده)، ۱۳۷۳، رسالاتی در خوشنویسی ها و هنرهای وابسته، تهران: انتشارات روزنه.
- مشار، خانبابا، ۱۳۵۰، فهرست کتاب های چاپی فارسی، تهران.

